هوالعلیم

استجابت دعوت خدا و رسول، موجب احیای قلوب

حقیقت معنای حیات و مرگ در اسلام

عید فطر ۱۴۲۴ هجری قمری

بیانات:
آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس اللَه سرّه

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحمدُ للهِ الواصلِ الحمدَ بالنِّعمِ و النِّعمَ بالشّكرِ. نَحمدُه علىٰ آلائِه كمٰا نَحمَدُه علىٰ بَلائِه، و نَستَعينُه علىٰ هذه النّفوسِ البِطاءِ عمّا أُمِرَت بِه، السِّراعِ إلىٰ ما نُهيَت عَنه، و نَستَغفِرُه عمّا أحاطَ به عِلمُه و أحصاهُ كتابُه؛ عِلمٌ غيرُقاصرٍ و كتابٌ غيرُمُغادرٍ، و نُؤمِنُ به إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَفَ علىٰ المَوعودِ؛ إيمانًا نَفىٰ إخلاصُه الشّركَ و يقينُه الشّكَ، و نَشهَد أن لاإله إلّا اللَه وَحدَه لاشَريكَ لَه و أنّ محمّدًا [صلّى اللَه عَليه و آله و سَلّم] عَبدُه و رَسولُه؛ شَهادتانِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَملَ، لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لايثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عنه.

أُوصيكُم عِبادَ اللَه بِتَقوىٰ اللَه الّتى هى الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبلِّغٌ و مَعادٌ [معاذ] مُنجِحٌ، دَعا إلَيها خيرُ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعيها و فازَ

واعیها![1]

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ* قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ * ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ * لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ * وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾[2]

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩. مطلع انوار، ج ١٢، ص ٤٠٩:
«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم، هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم، و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم، و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همهٔ آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است، و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.
و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثّری نیست غیر از اللَه که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلّی اللَه علیه و آله بنده و فرستادهٔ او است؛ و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّهٔ میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّهٔ میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.
ای بندگان خدا، من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشهٔ آخرت است و عود و بازگشت انسان به‌سوی خدا به‌سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنواننده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فراگرفت؛ پس دعوت‌کنندهٔ آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کنندهٔ آن رستگار گردید!
[2] سوره إخلاص (١١٢). اللَه شناسی، ج ٣، ص ٢٥٦:
«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیّت و رحیمیّت است. بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیّت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست.)

اللَهمّ صلّ و سلّم و زِدْ و بارِكْ علىٰ رسولِك و خاتمِ رُسلِك و شاهدِ سرِّك و مُبلِّغِ رسالاتِك، الرّسولِ النبيِّ الأُميِّ المكيِّ المدنيِّ التهاميِّ القرَشيّ، صاحبِ لواء الحمد و المقامِ المحمود أبىالقاسم محمّدٍ الحميدِ المحمود، و علىٰ أخيهِ و وصيِّه و صهرِه و ابنعمِّه و خليفتِه مِن بعده قائدِ الغُرِّ المُحجَّلين و يعسوب الدّين و إمام المتّقين أميرالمؤمنين علىّ ابن أبىطالب عليهالسلام، و علىٰ الصدّيقةِ الطاهرةِ الحَوراء الإنسيّةِ الشّفيعةِ يومَ الجزاء فاطمةَ الزّهراء سلامُاللَهعليها، و علىٰ سِبطَيِ الرّحمة و سيّدَىْ شَبابِ أهلِالجنّة الحسنِ و الحسين. اللَهمّ صلّ علىٰ أئمةِ المُسلمينَ و الهداةِ المهديّين و الحجَجِ المَيامين علىِّ بنِ الحسين ومحمّدِ بن علىّ و جعفرِ بن محمّدٍ و موسىٰ بن جعفرٍ و علىّ بن موسىٰ و محمّد بن علىٍّ و علىِّ بن محمّدٍ و الحسنِ بن علىّ و الخلَفِ القائمِ المنتظَرِ المهدىّ، حُجَجِك علىٰ عبادِك و اُمَنائك فى بلادك. اللَهمّ سَهّلْ مَنهجَهم و عجّلْ فى فرجهم و

نمی‌زاید و زاییده نشده است. و هیچ‌کس برای او همتا و انبازی نمی‌تواند بوده باشد.»

اجْعلنا مِن شيعتِهِم و مَواليهِم و الذّابّين عنهم.

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

چه چیز باعث زنده‌شدن دل است؟

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَهَ يَحُولُ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَقَلْبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾.[1]

صلواتی ختم کنید!

خداوند در این آیهٔ شریفه خطاب به جمیع افراد از مؤمنین می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت پروردگار و رسول او را اجابت کنید. این اجابت موجب إحیای دل و إحیای خود شما است. اجابت کنید آنچه که موجب حیات شما خواهد بود و شما را زنده خواهد کرد و از مرگ و میته بودن بیرون خواهد آورد؛ و بدانید که خداوند بین شما و قلب شما حائل است و حضور دارد و همهٔ شما به‌سوی او بازگشت خواهید کرد!»

نکته‌ای که در این آیهٔ شریفه به‌چشم می‌خورد این است که خدای متعال دعوت

---

[1] سوره أنفال (٨) آیه ٢٤.

خود و پیامبر را موجب إحیا می‌داند. إحیا یعنی زنده گردانیدن، زنده کردن، حیات بخشیدن و از مرگ و نابودی و هلاکت بیرون آوردن! این معنا، معنای إحیا است. در مقابل إحیا، هلاکت و بَوار و نیستی و إماته است.

خداوند می‌فرماید: دعوت خدا و رسول، موجب إحیای شما است. بنابراین هر کسی که خود را در تحت این دعوت قرار بدهد و اوامر پروردگار و اولیای دین را امتثال کند، موجب حیات خود شده است؛ و اگر کسی سر باز بزند و خود را از تحت نفوذ و جریان این امور بیرون بیاورد، موجب هلاکت و إماتهٔ خود شده است. این إماته و این إحیا، چه إماته و چه إحیایی است و چگونه فرد به‌واسطهٔ تسلیم در برابر اوامر الهی حیات خود را تضمین می‌کند و چگونه فرد با سرپیچی از اطاعت الهی مرگ خود را به‌دست خود فراهم می‌کند؟

حقیقت معنای حیات و مرگ

در کتاب مبین اسلام یعنی قرآن کریم و در فرهنگ اسلام و علما و بزرگان و اولیای دین، مسئلهٔ حیات و مسئلهٔ مرگ با آنچه در فرهنگ متعارف

مورد استفاده و استعمال است تفاوت می‌کند.

ما مرگ را به همین مرگ ظاهری و از کار افتادن قوای ظاهری و اجزاء بدن و بی‌تحرکی می‌دانیم؛ و در مقابل حیات را موجب حرکت و بقای زندگی و راه رفتن و نفس کشیدن و تمتّع از همین نعَمات ظاهری در دنیا می‌دانیم، اما در فرهنگ اسلام و اولیای الهی مسئلهٔ حیات و مرگ با آنچه ما می‌دانیم متفاوت است.

در فرهنگ قرآن کریم از حیات، به حیات قلب و حیات روح و حیات نفس تعبیر آورده می‌شود؛ و از مرگ و إماته و هلاکت، به کوری باطن و بسته شدن درهای رحمت الهی بر قلب تعبیر می‌شود؛ مانند بینایی و بصر و مانند شنوایی و سمع که در فرهنگ قرآن کریم از اینها به کوری دل تعبیر شده است، نه کوری ظاهر!

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعۡمَى ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَلَٰكِن تَعۡمَى ٱلۡقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ﴾؛[1] ای مردم، این کوری نه آن‌چنان است

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ٤٦. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۲۰:
«به‌درستی‌که تحقیقاً چشم‌های ظاهر کور نیست؛ ولیکن دل‌هایی که در سینه‌ها موجود است آنها کوری دارند.»

که شما می‌پندارید، بلکه این کوری، کوری دل و کوری قلب و کوری ضمیر و باطن انسان است که نمی‌گذارد حق برای انسان روشن بشود و هرچه مطلب حق گفته می‌شود از آن عبور می‌کند و آن را به‌جان نمی‌گیرد! این کوری ظاهری از کار افتادن آلتی از آلات بدن است، یک روز انجام می‌شود و روز دیگر برطرف می‌شود؛ مانند سایر بیماری‌ها و آلامی که برای بدن به‌وجود می‌آید و به‌واسطهٔ یک سلسلهٔ علل و اسباب طبیعی در این دنیا تحقق پیدا می‌کند! این کوری، آن کوری است و مسئلهٔ مهمّی نیست، بلکه یک پدیدهٔ ظاهری است که به‌واسطهٔ دست دادن سلسلهٔ علل و اسبابی انجام می‌شود.

کری حقیقی آن است که گوش دل و گوش وجدان و ضمیر انسان نتواند پیام حق را بشنود و آن را درک کند و به‌کار ببندد؛ اما کری ظاهری و عدم سمع ظاهری یک پدیدهٔ عادی است که گاهی اتفاق می‌افتد و گاهی برطرف می‌شود.

آنچه برای ما به‌عنوان یک روح و به‌عنوان یک انسان می‌ماند، انسانی که به امتداد استمرار عالم

وجود و پدیده‌های مادی و غیر مادی در این دنیا و دنیای بعد از این و همین‌طور در روز قیامت، او هم وجود خواهد داشت و دیگر أمَد و مدتی برای او قابل تصوّر نیست، کوری و بینایی و کری و سمع و حیات و مرگ این انسان متفاوت است.

اگر قرار باشد که ما تعبیری از حیات بیاوریم، باید حیات و زندگی را به آن انسان حمل کنیم و تعبیر بیاوریم! زندگی و حیات در این دنیا دو روزی بیش نیست و تمام می‌شود و با مختصر علّتی شخص از این دنیا به دار دیگر رحلت می‌کند و به کمتر وسیله‌ای فرد لباس مادی خود را مبدّل به لباس تجرّد و لباس مناسب عوالم دیگر خواهد کرد.

بنابراین زیبندهٔ حیات و سمع و بصیرت عبارت است از حیات اُخروی و حیات دل و حیات نفس و پذیرش نفس نسبت به حقایق! اما این مسائل [ظاهری] در این عالم از بین می‌رود و هیچ‌گاه فرد عاقل مسائل خود را بر امور گذرا بار و حمل نمی‌کند،؛ اموری که دو روزی به‌عنوان عاریه و به‌عنوان گذرا به او داده شده است و روزی هم از او

گرفته خواهد شد.

قرآن کریم می‌فرماید:

«ای مؤمنین، حال که ایمان آورده‌اید، ﴿ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾؛ بیایید و آنچه را خدا و رسول گفته است اجابت کنید تا حیات واقعی و ابدی را برای خودتان کسب کنید.»

حیات یعنی زندگی با فلاح و رستگاری و بیرون آمدن از مرگ و کوری دل و ختم شدن قلب به مُهر بطلان و مهر تعطیل! این عبارت از حیات است.

در آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾.[1]

هر شخصی از مرد و زن که عمل صالح انجام بدهند، ما آنها را از مرگ بیرون می‌آوریم و به حیات طیّبه إحیا می‌کنیم؛ نه حیات عادی و نه حیات حیوانی و نه حیات دنیای دنی، بلکه حیات طیّبه! حیاتی که در آن حیات نور است، بهاء است، بهجت

---

[1] سوره نحل (١٦) آیه ٩٧. رساله بدیعه، ص ٤٠:
«هر کس از مرد یا زن از روی ایمان عمل صالحی انجام دهد، او را حیات و زندگی پاکیزه و خوشی بخشیم و به بهتر از آنچه عمل می‌کردند پاداششان می‌دهیم.»

است، ملاقات با خوبان است، ملاقات با اسماء و صفات جمالیهٔ پروردگار است، ملاقات با ذات اقدس الهی و اندکاک در ذات او و معرفت کامل به تمام مراتب اسما و صفات و انمحای کامل در حریم قدس و امان الهی است! این حیات، حیات طیبه است.

در قبال این حیات، حیات عادی و حیات ظاهری است؛ دو روزی را در این دنیا سپری کردن، خوردن و خوابیدن و از امیال و اغراض حیوانی بهره جستن و بعد عمر را سپری کردن و تمام کردن و ودیعه را به صاحب ودیعه سپردن و از این دنیا رفتن! این حیات، حیات دنی است! این حیات، حیات حیوانی است! این حیات، حیاتی است که گذرا است و اگر عمر نوح یا عمر خضر هم انسان داشته باشد، بالأخره یک روز این عمر تمام خواهد شد! بعداً چه؟! اگر خضر دارای حیات اُخروی نبود و دل و جانش به آن حیات معطّر نمی‌شد و نشاط پیدا نمی‌کرد، بر فرض که چند هزار سال هم در این دنیا بمانَد، چه فایده‌ای دارد و چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟!

روز و شب که تغییر نکرده است، سال و ماه که تغییر نمی‌کند، آسمان و زمین که همین است، امروز را به فردا می‌سپارد و فردا را به پس‌فردا و هفته‌ها و همین‌طور این تمتعات دنیوی یکی پس از دیگری تا اینکه پروندهٔ عمر او به‌سر می‌رسد و می‌گویند بفرمایید تمام شد! أمد و مدت این حیات دنیوی لا انتها و اطلاقی نیست، بلکه بالأخره تمام می‌شود و تازه نوبت باز شدن پروندهٔ ابدی و رسیدگی به مسائلی است که نه‌تنها أمد مؤجّل ندارد، بلکه اصلاً أمد ندارد!

اینجا است که خدای متعال از باب منت بر مردم و از باب لطف و عنایتی که به آنها دارد دعوت می‌کند که آنها دل و جانشان را به آن حیات ابدی زنده کنند و از عالم حیوانیّت بیرون بیایند، چه در این دنیا بمانند یا نمانند و چه عمر کوتاه داشته باشند یا نداشته باشند. ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾؛ کسی که عمل صالح انجام بدهد، هر کسی که باشد، [ما او را از مرگ بیرون می‌آوریم و به حیات طیّبه إحیا می‌کنیم!]

در آیهٔ دیگر در مقابل این می‌فرماید:

﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ﴾[1]؛ چشم مردم فقط به همین نعمات دو روزهٔ دنیا است؛ اینکه خوب بپوشیم، به مقاصد مادی برسیم، علل و اسباب رسیدن به بهتر زندگی کردن را طی کنیم، درس بخوانیم برای اینکه دنیای خود را بهبود ببخشیم، درس بخوانیم برای اینکه بهتر بیاشامیم و بهتر أکل کنیم و از تمتّعات این دنیا بهتر استفاده کنیم و در این اجتماع بهتر زندگی کنیم! این آمال و آرزوهای مردم است که برای رسیدن به آن از هیچ وسیله و مطلبی فروگذار نمی‌کنند، اما اینها غافل‌اند، آخر تا کِی؟! بر فرض که به اینها رسیدید، مگر چند سال عمر می‌کنید و مگر عمر به‌دست خود شما است و مگر شما قدرت دارید که از یک ساعت بعد خودتان جلوگیری کنید و وضعیّت خود را تثبیت کنید؟! بر فرض که به این مطالب رسیدید، آیا می‌توانید از آنها استفاده هم

---

[1] سوره روم (۳۰) آیه ۷. معاد شناسی، ج ۱، ص ٤٩:
«این مردم فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند و البته از آخرت غافل‌اند.»

بکنید و آنها را به‌کار هم ببندید؟! و بر فرض که به‌کار هم بستید، مگر چند روز هستید؟ آیا تا ابد می‌توانید زنده بمانید؟!

بنابراین در منطق قرآن، براساس عقل، حکم روی حیات اُخروی رفته است و عقل حکم می‌کند. یک شخص عاقل در انتخاب بین حیات دنیا و حیات اُخریٰ، حیات دنیا را برنمی‌گزیند و این زندگی را بر زندگی آخرت ترجیح نمی‌دهد و زندگی و حیات آخرت را مغلوب و محکوم دو روزهٔ دنیا نمی‌کند و آن را فدای دو روزهٔ حیات دنیوی قرار نمی‌دهد، اگر شخصی این کار را انجام بدهد عاقل نیست، بلکه دیوانه است. شخص دیوانه فردی است که أعمال او از روی حکمت و غایت و هدف نیست و عمل او مقصد و هدف ندارد، ولی شخص عاقل و شخص حکیم آن فردی است که در فعل و در عمل، هدف غایی و مصلحت خود را در نظر می‌گیرد!

لهو و لعب از منظر قرآن

در قرآن کریم به همین نکته و مسئله اشاره شده است:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ

الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾.[1]

ای مردم، تمام مسائلی که در این دنیا به‌دست شما انجام می‌گیرد، همه بیهوده است!

تصور نکنید که مسئلهٔ لهو و لعب فقط اختصاص به اطفال و خردسالان دارد؛ بلکه اگر ما هم در امور دنیایی و مسائلی که در این دنیا بر ما می‌گذرد و در أفعال و کردار و أعمال خود، آن جنبهٔ استمراری و آن جنبهٔ باقی وجود خود را در نظر نگیریم، همان طفل خردسال هستیم! اگر آن دوام را در نظر نگیریم و فقط چشم ما به این دو روز دنیا باشد، این سی سال و این شصت سالی که در اینجا عمر می‌کنیم و از آن حیات و زندگی ابد به ابدیت خدای متعال، غفلت کنیم، [ما هم همان طفل خردسال هستیم]. بعد از اینجا که دیگر أمدی ندارد و خدا نگفته است که ما شما را مثلاً هزار سال در بهشت نگه می‌داریم و بعد تمام می‌شود! بلکه در

---

[1] سوره عنکبوت (۲۹) آیه ٦٤. امام شناسی، ج ۸، ص ٤٧:
«و نیست این زندگی پست و خسیس دنیا مگر شهوت و بازی؛ و به‌درستی‌که خانهٔ آخرت محلّ حیات و زندگی است، اگر مردم بدانند!»

آیات قرآن «خلود» آمده است: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾؛[1] آن کسانی که از این دنیا بروند، در آن عالم مخلّدند و انتها ندارند!

آن‌وقت اگر کسانی بیایند و این حیات دو روز دنیا را که تمام می‌شود، ترجیح بدهند و از آخرت غفلت کنند، آنها هم دچار لهو و لعب هستند و آنها هم مانند اطفال هستند! یعنی همان‌طور که ما به عمل اطفال می‌خندیم و مطالبی که در بین آنها در جریان است موجب ضحک و خندهٔ ما است که ببینید بر سر چه مطالبی با همدیگر دعوا می‌کنند، ببینید بر سر چه قضایایی با همدیگر نزاع می‌کنند، همان‌طور تمام کارهایی که در این دنیا انجام می‌شود و موجب می‌شود که از آن حیات واقعی که مورد نظر انبیا و اولیای الهی است دور بمانیم و نسبت به آن فاصله بگیریم هم در حکم بازی‌های کودکانه‌ای است که بزرگان وقتی به آن نگاه کنند به ما می‌خندند و ما را مجنون می‌بینند و از نعمت عقل بی‌بهره می‌دانند!

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱٦۸؛ سوره آل‌عمران (۳) آیه ۱۵؛ و بسیاری از آیات دیگر.

این وقتی که خدا به انسان داده و این دو روز دنیایی که خدا به انسان داده دیگر برنخواهد گشت! ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾[1]؛ وقتی پرونده به‌سر آید و بسته شود، دیگر چه کسی می‌تواند آن را باز کند؟! چه کسی می‌تواند یک ثانیه به تاخیر بیندازد؟! چه کسی می‌تواند و چه کسی خبر دارد؟! این موقعیّتی که خداوند داده است، براساس یک حکمتی عنایت کرده است؛ یعنی این موقعیت دو روز دنیا و اتلاف وقتی که ما الآن در آن به‌سر می‌بریم، باید برای آن حیات ذخیره بشود و این فرصت باید برای به‌دست آوردن آن حیات به‌کار گرفته شود! اگر شخصی روز را به شب می‌آورد برای اینکه به متاع دنیا برسد و شب را به صبح می‌آورد درحالی‌که در فکر این است که فردا چطور پُستی را اشغال کند و چطور به یک موقعیّت و به یک حطام دنیوی برسد، بداند که دارد در مسیر ابتعاد از

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ۳٤؛ سوره نحل (١٦) آیه ٦١. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۰٤:
«پس چون أجل آنها فرا رسد، یک ساعت نمی‌توانند آن أجل را تأخیر اندازند و یک ساعت نمی‌توانند مقدّم شوند!»

آن حیات حرکت می‌کند و عمر خود را بر باد داده است و دیگر این وضعیّت برای او پیدا و تکرار نخواهد شد!

در لسان قرآن کریم بر روی تمام اموری که بشر امروز برای رسیدن به مطامع و گذران زندگی بهتر و اندوختن مال بر روی هم به آنها اشتغال دارد، قلم بطلان و خطّ قرمز کشیده شده است و از آنها به‌عنوان اموری که موجب کوبیدن و از بین بردن و له کردن و بستن روزنه‌های نفوذ نور در دریچهٔ قلب است یاد شده است، نه به‌عنوان اموری که در راستای احیای قلب است!

ما در امروز داریم به‌سمت إماته و به‌سمت از بین بردن حیات حرکت می‌کنیم! هر روزی که بر ما می‌گذرد، جام زهری است که به‌دست خود داریم می‌نوشیم و یک روز از این عمر را به‌دست هلاکت می‌سپاریم! وضعیت ما این‌چنین است. هر وقتی که از ما بگذرد و در آن لحظه مقصد ما خدای متعال نباشد، آن لحظه برای ما میته و جیفه و مردار است، آن لحظه برای ما مرگ است و آن لحظه برای ما هلاکت است!

در لسان قرآن کریم یک مؤمن باید زندگی دنیای خود را به‌عنوان عبور و مَعبَر قرار بدهد، نه به‌عنوان استقرار! باید از نشست و برخاست‌های خود برای رسیدن به آن حیات بهره بگیرد، با هر کسی نباید نشست و برخاست! چه‌بسا در بعضی از این مصاحبت‌ها سمّ مُهلِک است که بر نفس و جان ما تزریق می‌شود و چه‌بسا در این معاشرت‌ها توجه به دنیا است که در قلب ما وارد می‌شود! مؤمن باید در ارتباطات، خدا را در نظر داشته باشد!

علامه طهرانی دربارهٔ استفاده از اوقات چه می‌فرمایند؟

بزرگان این‌طور بودند. مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ می‌فرمودند:

«مؤمن و سالک باید از لحظه‌لحظهٔ زندگی‌اش استفاده کند!» نه از ساعت‌ساعت یا روز روز و یا هفته‌هفته؛ نه، از همین لحظه! در همین لحظه‌ای که الآن هست این لحظه دیگر می‌گذرد!

خیلی عجیب است، به این نکته توجه کنید! ایشان به من می‌فرمودند:

وقتی من در مقابل استاد خودم قرار می‌گیرم و می‌نشینم آن‌چنان متوجه او هستم که حتی اشاره و پلک چشم او از من مجهول نمی‌مانَد!

یعنی وقتی که دارم به او نگاه می‌کنم [آن‌چنان متوجه او هستم] که حتی اگر اشاره‌ای کرد من از آن اشاره غفلت نداشته باشم! چون بعضی از مطالب حتی به لفظ هم نمی‌آید و باید با اشاره و کنایه فهمید و ممکن است دیگر پیدا نشود و موقعیّت دست ندهد! آنها این‌طور بودند.

ایشان می‌فرمودند: من از لحظه‌لحظه‌ها استفاده می‌کردم، نه از ساعت و ماه و فلان و این حرف‌ها، آنها که بماند! این‌قدر مسئله دقیق است و این‌قدر مسئله حساس است!

ایشان بارها به این مطلب تذکر می‌دادند:

ألا و إنّ لربّکم فی أیّام دَهرِکم نفَحات، ألافتَعرَضّوا لها و لاتُعرِضوا عنها.[1]

رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود: «ای مردم، بدانید خدای متعال در طول زندگی برای شما فرصت‌هایی قرار داده است که آن

---

[1] المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۹، ص ۲۳٤؛ رسالهٔ لبّ اللّباب، ص ۲٤. با قدری اختلاف در مصادر.

فرصت‌ها تکرار نخواهد شد، نفحاتی از جانب پروردگار می‌آید [که تکرار نخواهد شد]!»

الآن که ما در اینجا نشسته‌ایم معلوم نیست که در تمام این یک ساعت یا دو ساعتی که در اینجا هستیم آن نفحات دائم باشد، ممکن است آن نفحه بعد از هجده دقیقه یک‌مرتبه بیاید، ممکن است آن نفحه بعد از یک ساعت یک‌مرتبه بیاید! در سلسلهٔ علل و اسباب ماورای طبیعی مسائلی است که ما از آنها غافل هستیم. حالا که این‌طور است رسول خدا می‌فرماید: باید همیشه دریچهٔ دل را برای تلقّی آن نفحات آماده نگه داشت و باید همیشه متوجه بود و مبادا انسان کاری کند که [آن نفحات] بیاید و برود و این دل در غفلت خود نتواند آنها را جذب کند! این‌قدر مسئله، مسئلهٔ مهمّی است! حیات، حیات اُخروی است؛ حیات، حیات طیبه است! مسئله شوخی نیست!

راه رسیدن به لقای خدا

در آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ

رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾[1]؛

هر کسی می‌خواهد به لقای پروردگار و به ملاقات با ذات پروردگار برسد، باید عمل صالح انجام بدهد؛ نه‌اینکه فقط نماز بخواند و فقط در ماه رمضان این یک ماه را روزه بگیرد و تمام؛ نه‌اینکه فقط حجّی بیاید و حجّ واجب خود را انجام بدهد! نه، اینها برای مراتب مادون و پایین است. کسی که می‌خواهد به لقای پروردگار برسد باید بیشتر مایه بگذارد و باید بیشتر در اینجا خرج کند! لقای پروردگار با لقای بهشت عادی و بهشت ظاهری تفاوت دارد!

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ﴾؛ کسی که می‌خواهد به لقای پروردگار برسد، باید تمام ایام ٢٤ ساعت خود را به عمل صالح بگذراند؛ نه‌اینکه ٢٤ ساعت را فقط نماز بخواند و ذکر بگوید! یعنی باید در این ٢٤ ساعت کاری کند که فعل او از روی هویٰ و هوس و خواست‌های نفسانی نباشد. اگر نماز می‌خواند، آن نماز را برای خدا بخواند. اگر عملی انجام می‌دهد،

---

[1] سوره کهف (١٨) آیه ١١٠. اللَه شناسی، ج ١، ٢٣٧:
«پس هر کس امید دیدار و لقای پروردگارش را داشته باشد، باید حتماً کار نیکو انجام دهد و هیچ‌کس را با پروردگارش انباز و همتا قرار ندهد!»

قبل از إقدام به آن عمل، دل خود را با خدا تسویه کند و بعد به آن عمل دست بزند؛ نه‌اینکه بعد از اینکه آن عمل را انجام داد فکر کند که عملش درست بوده یا غلط بوده است!

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾؛ [کسی که می‌خواهد به لقای پروردگار برسد] نباید شرک بورزد و نباید کسی را همسان و همگون با پروردگار در عمل خود شریک قرار بدهد!

معنای استجابت

آنچه در این آیه مورد نظر بنده بود و دقتی که در این آیه شده است، لفظ ﴿اسْتَجِيبُوا﴾ است، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛[1] ای افرادی که ایمان آورده‌اید، وقتی که خدا و رسول شما را می‌خواند استجابت کنید! بین استجابت و اجابت فرق است؛ اجابت یعنی انسان قبول کند، استجابت یعنی خود را در مَعرض قرار

[1] سوره أنفال (۸) آیه ۲٤. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۵۰:
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و رسول او شما را بخوانند برای امری که در آن حیات شما است، اجابت کنید!»

بدهد! و این نکته، نکتهٔ مهمّی است، یعنی وقتی که از طرف خدا و از طرف رسول امری می‌آید، انسان آن امر را با اکراه اجابت نکند، از روی اضطرار اجابت نکند، از روی ترس اجابت نکند، این‌طور نباشد که [بگوید]: اگر اجابت نکنم و عمل نکنم در آن دنیا [عقاب می‌شوم،] بلکه خود را در اختیار قرار بدهد!

ای کسانی که ایمان آوردید، اگر می‌خواهید به آن إحیا و به آن حیات واقعی برسید، معطل نشوید که خدا و رسول و اولیای الهی برای شما مطلبی بگویند و بعد از روی اضطرار و اجبار و به‌هر صورت از صوَر نفسانی به آن مطلب جامهٔ عمل بپوشانید. این‌طور فایده ندارد یا فایده‌اش خیلی کم است. بلکه باید با کمال میل به آنچه آنها می‌گویند عمل کنید! مگر نمی‌خواهید به حیات برسید؟ مگر نمی‌خواهید قلب شما حیّ بشود و مگر نمی‌خواهید از مرگ و میته و جیفه بودن و مردار بودن خارج بشوید؟ اگر این‌طور است پس دیگر رو ترش نکنید و مطلب را با اکراه نپذیرید و بدانید که آنها خیر و صلاح شما را می‌خواهند! برای آنها چه فایده‌ای دارد؟! آنها که راه خودشان را رفته‌اند و به مقصد

رسیده‌اند، شما اگر خواستید برسید و اگر نخواستید نرسید! مطلب نسبت به آنها تمام است.

گرچه ممکن است این مطالب برای نفس مشکل باشد و تحملش برای انسان قدری صعب باشد، ولی راه همین است. راه حیات و راه زندگی همین است، بالأخره مشکلاتی دارد و انسان باید تحمل کند و این فرصت دیگر پیدا نمی‌شود. انسان باید در مسائل تسلیم باشد، چون آن رسول نسبت به مطالب إشراف بیشتری دارد و حقایق بالاتری را می‌داند و بهتر می‌تواند امر و نهی داشته باشد و او می‌تواند انسان را در مواضع مختلفِ صلاح قرار بدهد و دیگری اگرچه عالم باشد و اگرچه از این علوم ظاهری بهره برده باشد تا چشم دلش به واقعیّت این علوم روشن نشده باشد نمی‌تواند این کار را انجام بدهد و نمی‌تواند داروی هر شخصی را براساس نیاز او تدوین کند و نسخهٔ هر بیمار را آن‌طور که برای او مفید است، بپیچد. این کار فقط اختصاص به افرادی دارد که بر نفوس إشراف داشته باشند و بتوانند مصالح را تشخیص بدهند.

معرفی پیامبر از زبان امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر اکرم می‌فرماید:

طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبّه قَد أحکَمَ مَراهِمَه و أحمیٰ مَواسِمَه یضَعُ ذلکَ حَیثُ الحاجةُ إلیه مِن قلوبٍ عُمیٍ و آذانٍ صُمٍّ و ألسِنَةٍ بُکم مُتَّبعٌ بِدَوائِهِ مَواضِعَ الغَفلَةِ وَ مَواطِنَ الحَیرَةِ.[1]

«**طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبّه**»؛ رسول خدا طبیب بود، اما چه طبیبی؟ آیا همین‌طور بدون اینکه به بیمار توجه کند نسخه می‌داد و همین‌طور یک دارو را مکرّر برای همه تجویز می‌کرد؟! ابدا! **دَوّارٌ بِطِبّه** یعنی به طبّ خودش حاذق و وارد بود و مواضع ابتلاء و دارو را

---

[1] نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۲۰۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۸: «رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم طبیبی بود که در طبّ خودش دوّار بود. (یعنی زیاد دوْر می‌زد بر روی مرض و اقسام آن، و ارتباط امراض با هم؛ و زیاد دوْر می‌زد بر روی دارو و درمان. و حکیم حاذق و مطّلع به همهٔ جوانب مرض و تمام طرق درمان آن بود.) که آن حضرت مرهم‌های خود را خوب استوار می‌ساخت، و در عین‌حال آلت‌های داغ را برای سوزاندن موضع فساد و زخم‌های عفونی خوب داغ می‌کرد و می‌گداخت. و در این‌صورت آن مرهم‌ها را و آن آلت‌های داغ‌کننده را بر جاهایی که لازم بود و نیاز به مرهم گذاری و یا داغ کردن بود، می‌نهاد.
مواضع مورد حاجت به مرهم نهادن و داغ کردن، دل‌هایی بود که کور شده بودند، و گوش‌هایی که کر شده بودند، و زبان‌هایی که گنگ و لال گردیده بودند. رسول خدا این داروهای خود را به مواضع غفلت و بی‌خبری و مواطن حیرت و سرگردانی می‌رسانید و می‌کشانید تا بدانها برسد.»

کاملاً می‌شناخت.

«**قَد أحكَمَ مَراهِمَه و أحمیٰ مَواسِمَه**»؛ طبیبی بود که وقتی مرهم می‌گذاشت، آن مرهم را کامل و نه ناقص در جای خود قرار می‌داد، در آنجایی که نیاز به دارو بود آن دارو را در وقت تجویز می‌کرد و در آنجایی که نیاز به داغ نهادن بود (اینجا مهم است!) دقیقاً موضع داغ را می‌سوزاند و ریشهٔ ابتلاء را می‌خشکاند!» این مسئله کار هر کسی نیست!

«**یضَعُ ذلكَ حَیثُ الحاجةُ إلیه**»؛ همین‌طور امر نمی‌کرد که بروید این‌قدر نماز بخوانید، بروید روزی این‌قدر ذکر بگویید، بروید این کارها و أعمال مستحبّه را انجام بدهید، همین‌طور به‌طور دیمی داروها و نسخه‌ها را تجویز نمی‌کرد؛ بلکه برای هر شخصی آنچه برای او مفید بود را تجویز می‌کرد، بیماری‌های هر فرد را به‌خصوص او می‌فهمید و دارو را دقیقاً فقط برای او می‌داد نه برای دیگری! رسول خدا برای هر شخص پرورندهٔ خاصّ خودش را داشت و برای هر فرد آن پروندهٔ مخصوص به او را مدّ نظر قرار می‌داد!

«مِن قلوبٍ عُميٍ و آذانٍ صُمٍّ و ألسِنَةٍ بُکم»؛

رسول خدا به‌سراغ کجا می‌رفت؟ آیا به‌سراغ بدن می‌رفت؟! این بدن که ارزش ندارد! گرچه نسبت به صحت بدن هم مطالبی فرموده است، اما این ارزش ندارد! پیامبر ما سراغ دل‌های کور می‌رفت، دل‌هایی که حقیقت را نمی‌تواند بفهمد و اگر یک سال هم با او صحبت کنی گوش نمی‌دهد و درک نمی‌کند و رد می‌شود. وقتی که مطلب به او گفته می‌شود اصلاً در گوش خود وارد نمی‌کند و وقتی که مسئله برای او مطرح می‌شود اصلاً نسبت به آن قضیه فکر نمی‌کند.

رسول خدا و ائمهٔ هدیٰ و اولیا به‌سراغ قلب می‌روند؛ قلب‌هایی که بسته‌اند! آنها می‌خواهند این قلب‌ها را باز کنند؛ قلب‌هایی که میّت هستند و دریچه به روی حق ندارند! آنها می‌خواهند این دریچه را تازه باز کنند! این مسئله، کار دارد! آنها باید روی مواضعی که موجب شده این دریچه بسته بشود کار کنند! همهٔ آنها خوشایند نیست و مناسب با امیال و اغراض نیست و چه‌بسا ممکن است در بعضی از مواضع بر خلاف تمنّیاتی که ما آنها را خیر می‌پنداریم دستور و نهی وارد بشود، اما انسان

نمی‌داند که این از کجا است، بلکه خیال می‌کند که رسول خدا با او دشمنی دارد، خیال می‌کند با او حساب و کتابی دارد! او نمی‌داند که این مطلبی را که الآن رسول خدا می‌گوید به کجا دارد می‌خورد و کدام نقطه را دارد می‌سوزاند و در چه موضعی دارد داغ می‌نهد! چون این مطالب را نمی‌فهمد لذا صدایش درمی‌آید!

«**مِن قلوبٍ عُميٍ و آذانٍ صُمٍّ**؛ و گوش‌هایی که کر است!» رسول خدا می‌خواهد این گوش‌ها را شنوا کند، گوش‌هایی که مطلب حق در آن نمی‌رود و به امور دنیا گرفتار است و رستگاری و کامیابی را فقط در بهترخوردن و بهترچریدن و اندوختن مال می‌داند و زندگی را سپری می‌کند! برای چه کسی؟ یابن آدم، تو که دو روز دیگر می‌میری و از فردای خودت خبر نداری، به‌جای اینکه به فکر فردایی که می‌روی باشی، به فکر این هستی که دائماً مالت را اندوخته کنی! خب اینها به‌دست چه کسی می‌رسد؟ به‌دست وراث می‌رسد و خودت این وسط از بین رفته‌ای! در اینجا

است که ما مشمول همان حدیثی خواهیم شد که رسول خدا فرمود:

بدبخت آن کسی است که دین خود را به دنیای خود بفروشد، و بدبخت‌تر از او کسی است که دین خود را به دنیای دیگران بفروشد![1]

این کسی که الآن دارد عمرش را از بین می‌برد و وقت خودش را تلف می‌کند برای چه کسی است؟ برای افرادی که بعداً بیایند و استفاده کنند! یعنی تو دین خودت را از بین بردی تا دنیای دیگری را آباد کنی؟! آیا این کار، عقلایی است و آیا آدم عاقل این کار را انجام می‌دهد؟! این کار دیوانگان و مجانین است!

آیةاللَه حجت و مواظبت بر نفس خود

مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ فرمودند:

«وقتی که مرحوم آیةاللَه حجّت

---

[1] روض الجنان، ج ۲، ص ٤٩:

«قال رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **شقیّ الأشقیاء مَن باعَ دینَه بدنیاه، و أشقیٰ مِنه مَن باعَ دینَه بدُنیا غیرِه.**»

ـ رحمةاللَه علیه ـ می‌خواست از دنیا برود، ارحام خودش را جمع می‌کند. (ایشان مرد بسیار بزرگی بود، مرد با حمیّتی بود، مرد با التزامی بود، مرد قرصی بود، مرد با استقراری بود، در مبانی محکم بود و تنازل نمی‌کرد!) وقتی که همه را جمع می‌کند رو می‌کند به آنها و می‌گوید: "ای ورّاث من و ای ارحام و قوم و خویش‌های من، بدانید از زمانی که به‌یاد دارم تا الآن یک لحظه از زندگی خود را برای از بین بردن دین خودم به نفع شما مصرف نکردم، یک لحظه را از بین نبردم و هیچ‌گاه نخواستم که برای رسیدن به دنیای شما دین خودم را در اینجا از بین ببرم!" بعد دستور می‌دهد که آن مُهری را که با آن مُهر می‌کرده بیاورند و در جلوی چشم بقیه آن را خُرد می‌کند تا اینکه کسی نتواند از آن سوءاستفاده کند!»

این می‌شود مرد درست! این می‌شود مردی که مواظب خودش است و خودش را می‌پاید و خودش را نگه می‌دارد! حالا دیگران را خوش آید یا بد آید، به او چه مربوط است؟! خیلی از کارها را

انسان انجام می‌دهد که دیگران را ناخوش آید! مگر ما برای دیگران زنده هستیم و مگر ما به‌خاطر دیگران نفس می‌کشیم و مگر ما به‌خاطر دیگران در این دنیا هستیم؟! دیگران خیلی کارها می‌خواهند انجام بدهند، به ما چه مربوط است؟! هر کسی باید راه خودش را برود و هر کسی باید مواظب أعمال و رفتار خودش باشد و پروندهٔ خود را به‌دست بگیرد، چون ما در روز قیامت پروندهٔ دیگری را حمل نمی‌کنیم!

وضعیت افراد در قیامت در قبال اعمال خود

در روز قیامت، نه پدر به فکر فرزند است، نه فرزند به فکر پدر است و نه مادر به فکر بچه است؛ ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾[1] در روز قیامت پدر از پسر فاصله می‌گیرد، مادر از فرزند فاصله می‌گیرد و هر کسی به‌دنبال شأن خودش

---

[1] سوره عبس (۸۰) آیات ۳٤ ـ ۳۷. معاد شناسی، ج ٤، ص ۳۰۵:
«روزی است که انسان از برادرش فرار می‌کند * و از مادرش و پدرش * و از زوجه‌اش و فرزندانش فرار می‌کند * و برای هر کس در آن روز شأن و کاری است که او را به خود مشغول ساخته و مجال برخورد با دیگران را نمی‌دهد.»

است، شئون و وضعیّت هر کسی او را کفایت می‌کند و دیگر نمی‌تواند به غیر بپردازد. ما در آنجا باید پاسخ‌گوی أعمال خودمان باشیم، در آنجا «این کار را به‌خاطر این و به‌خاطر آن انجام دادم» نمی‌خرند و فایده‌ای ندارد! می‌گویند: «می‌خواستی نکنی! چه کسی به تو گفت که این کار را انجام بدهی؟ آیا این کاری که انجام دادی بر حسب تکلیفت انجام دادی؟! چه کسی به تو تکلیف کرد؟» پس از الآن به فکر باشیم!

دلسوز واقعی کیست؟

رسول خدا کسی بود که به‌دنبال قلوب عُمی می‌رفت. حرکت ائمه و اولیای الهی به‌سوی دنیا و دعوت به دنیا نیست؛ چون این دعوت، دعوت به إماته و ضلالت و نفس و بهیمیّت است، درحالی‌که دعوت آنها دعوت به إحیا و رستگاری است! حالا با این‌حساب، آنها برای ما دل می‌سوزانند یا دیگران؟ کدام‌یک دل می‌سوزانند و کدام‌یک دلسوز ما هستند؟ آنهایی که ما را دعوت به خوب خوردن و خوب چریدن و در دنیا بهتر زندگی کردن می‌کنند،

یا آنهایی که می‌خواهند ما را از این وضعیّت بیرون بیاورند؟ کدام‌یک دلسوز هستند و کدام‌یک نفع ما را می‌خواهند؟

«مُتَّبِعٌ بِدَوائِهِ مَواضِعَ الغَفلَةِ وَ مَواطِنَ الحَیرَةِ.»

واقعاً عجیب است! این رسول خدا کسی بود که داروی خود را در جایی استعمال می‌کرد که غفلت، ابن‌آدم را گرفته و پردهٔ جهل و نادانی افتاده است! رسول خدا دارو را در آنجا می‌گذاشت. می‌گوید: «اینجا نباید این کار را انجام بدهی! اینجا باید این کار را انجام بدهی! اینجا برخیز! اینجا بنشین! آنجا حرکت کن! آنجا بایست! آنجا توقف کن! آنجا این کار را انجام بده!»

ضرورت تسلیم در برابر اولیای خدا

شخصی خدمت مرحوم آقا آمده بود و می‌گفت: «آقا، از شما دستور می‌خواهیم، ما را هدایت و راهنمایی کنید!» ایشان فرمودند: «شما نمی‌توانید!» آن شخص اصرار در اصرار کرد! مرحوم آقا فرمودند: «شما نمی‌توانید!» بعد وقتی که در ضمن صحبت شد ایشان فرمودند: «تو تا چقدر می‌توانی خودت را به ما بسپاری؟ آیا ما هر مطلبی

که بگوییم، تو آن را به گوش سمع إصغاء می‌کنی و آن را پذیرا می‌شوی؟» گفت: «هر مطلبی که شما بفرمایید من آن مطلب را انجام می‌دهم، اما در مسائل سیاسی که فعلاً به آن اشتغال دارم چون به دیگران تعهّد دارم و مطالبی است که از قبل بوده است، در آنجا دست ما را باز نگه دارید!» ولی اتفاقاً ایشان روی همان‌جا دست گذاشتند!

«**و أحمیٰ مَواسِمَه**»؛ تو گیرت همین‌جا است! من به نمازت کاری ندارم، من به روزه‌ات کاری ندارم! الآن این عملی که تو داری انجام می‌دهی برای خدا نیست، چون اگر برای خدا بود که جلویت را نمی‌گرفتم! تو که الآن داری این راه را می‌روی، براساس نفس می‌روی یا براساس تکلیف می‌روی؟ اگر براساس نفس می‌روی پس به خود بیا و اگر براساس تکلیف می‌روی پس چرا می‌گویی این کار را نکنم؟! تو که الآن من را به‌عنوان بزرگ برگزیده‌ای و به‌عنوان ولیّ و خبیر و بصیر انتخاب کرده‌ای، چرا استثنا می‌گذاری و چرا در یک جا «بله» و در یک جا «نه» قرار می‌دهی؟!

اینجا است که آن مسئلهٔ ﴿اسْتَجِيبُوا﴾ خودش را نشان می‌دهد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا﴾؛[1] [ای کسانی که ایمان آورده‌اید،] خودتان را بسپارید و تسلیم کنید و نسبت به مطالبی که می‌آید پذیرا شوید و این‌طور نباشد که در یک جا بگویید «بله» و در یک جا بگویید «نه»، در یک جا بگویید «انجام می‌دهم» و در یک جا بگویید «انجام نمی‌دهم»؛ چون آن شخصی که کار را به‌دست می‌گیرد و سکّان را به‌دست می‌گیرد، کشتیبان ماهری است! آن شخصی که زمام کار را به‌دست می‌گیرد، با افراد عادی تفاوت می‌کند، چشمش باز شده است و مسئله برایش روشن شده است و با دید باز می‌گوید «انجام بده» یا «انجام نده» و خیر تو را می‌خواهد! اگر نمی‌خواهی برو انجام بده، کسی با تو کاری ندارد!

مگر افراد پیش مرحوم پدر ما نیامدند و رفتند؟! این‌همه افراد آمدند و رفتند چه شد؟ مگر خود آنها اعتراف نمی‌کردند که با اتّصال به ایشان نور در زندگی آنها پیدا شده است؟! مگر اطرافیانشان

---

[1] سوره أنفال (٨) آیه ٢٤.

نمی‌گفتند که بعد از اتّصال به ایشان، حالات این فرد یا افراد عوض شده است و مسائل طور دیگری تحلیل می‌شود و افکار عوض شده است و روحانیّت فرق کرده است و طرز صحبت تغییر پیدا کرده است؟! مگر نمی‌گفتند؟! همهٔ اینها برای آن مقداری بود که خود را سپرده بودند!

یک روز در همان زمان سابق، من خدمت مرحوم آقا عرض کردم: آقا، فلان کس که پیش شما می‌آید، آیا به نظر شما تمام وجودش را سپرده است؟ ایشان فرمودند: «نه آقای آسید محسن، ایشان یک‌دهم خودش را به ما سپرد.» آن یک‌دهم این‌قدر در زندگی او تأثیر به‌وجود آورد، وای به اینکه اگر او تمام وجود خودش را می‌سپرد! بعد شما دیدید که چطور این قضیه و مسائلی که اتفاق افتاد موجب این شد که هر شخصی نتواند از آن موقعیّتی که برای او به‌دست آمده استفاده کند! آخر این موقعیّت برای هر کسی به‌دست نمی‌آید، این وقتی که ایشان می‌دهند به همه نمی‌دهند و این فرصتی که آن شخص برایش به‌دست می‌آید دیگر به‌دست نمی‌آید! اما اگر به‌جای

این، انسان در آن مسائل مهم که باید خود را بسپارد، راه را مستقلاً در پیش بگیرد و خودش جلو برود، این فایده‌ای ندارد!

رسول خدا و ائمه روی مواضع غفلت دست می‌گذارند، می‌گویند: گرچه تو عالمی، گرچه تو فاضلی و گرچه نسبت به علوم خبرویّت داری؛ ولی جان من، این مسئله ماورای علم ظاهر است و به علم ظاهر کاری ندارد! این قضیه نور باطن دیگری را می‌طلبد، نه فقط علم ظاهر را! این مسئله یک دریچهٔ دیگری را به‌سوی عالم می‌طلبد! حالا که این دریچه باز شده است چرا قیمتش را نمی‌دانید؟ چرا ارزشش را نمی‌دانید؟ لذا آن مواضع غفلت به‌جای خودش باقی می‌ماند! او می‌خواهد این مسائل را اصلاح کند، ولی انسان احساس می‌کند که این درست نیست، بنابراین آن إحیایی که لازمه‌اش است برای ما پیدا نمی‌شود و در همان رتبه‌های پایین و مسائل پایین می‌مانیم و توقف می‌کنیم و به همان مقداری که خود را در اختیار قرار داده‌ایم در همان حیطه می‌مانیم.

اما آن کسانی که واقعاً جلو بیایند و وقتی مطلب گفته می‌شود بپذیرند و تصوّر نکنند که این

مطالب برای ناخوشایندی آنها است، بلکه بدانند که مسئله‌ای در کار است، اینها استفادهٔشان را می‌کنند. نماز می‌خوانیم، ولی بعد از مدت‌ها می‌فهمیم که چه مسائلی در نمازمان بوده است! برای امام حسین مجالس برپا می‌کنیم، ولی بعداً می‌فهمیم که در این مجالس هوای نفس بوده است و به‌خاطر اینکه مردم جمع بشوند و مجلس گرم بشود بوده است! خدا کدام را می‌خواهد؟ او که می‌گوید: «آقا، این مجلس را تشکیل نده!» خوبی تو را می‌خواهد، اگر نمی‌خواهی برو تشکیل بده! او می‌خواهد این روزه‌ای که خداوند برای تو تقدیر کرده است به بهترین‌نحو انجام بشود، او می‌خواهد این ماه رمضانی که الآن پیش آمده است به بهترین‌نحو بگذرد! حالا که قرار بر این است که ما بر سر این مَأدبهٔ الهی بنشینیم و از این سفره استفاده کنیم، چرا استفادهٔ بهتر نکنیم؟! از آن طرف که بخل نیست، پس انسان بهتر استفاده کند! حالا اگر انسان یک جا نرود و شرکت نکند طوری نمی‌شود! به انسان می‌گویند: «آقا، شما در اینجا بیا!» می‌گوییم: «اگر ما در آنجا

برویم اشکال ندارد؟» می‌گویند: «نه، بفرمایید بروید، اصلاً هزار سال بلند شوید و بروید!» «آقا، حالا اگر ما در آنجا شرکت نکنیم و به‌جایش یک جای دیگر برویم اشکال ندارد؟» این‌طوری هزار سال هم قرآن سر بگیریم فایده‌ای ندارد؛ چون این رفتن براساس نفس است، این رفتن براساس دوْر زدن در تخیّلات و خیالات است، این رفتن توجیه مسائل باطن است، این رفتن واقعیّت ندارد! می‌گویند: «این کار را انجام نده، آن کار را انجام بده!» ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾[1]؛ وقتی که آنها می‌خواهند ما را إحیا کنند، انسان باید با تمام وجود به‌سمت آنها حرکت کند.

جایگاه امید در ارتباط با خدا

ماه رمضان گذشت و خداوند متعال قسمت کرد که این ماه را بگذرانیم. علی‌کل‌حال همهٔ ما معترف هستیم که آنچه لازمهٔ عبودیت و انقیاد بود را طبعاً انجام ندادیم، ولی از آن‌طرف رحمت و مغفرت و سعهٔ غفران و رضوان پروردگار بالاتر از این

---

[1] سوره أنفال (۸) آیه ۲٤.

حرف‌ها است. امیدواریم که خداوند با لطف و کرم و فضل خودش با ما برخورد کند و از آنچه نصیب اولیای الهی و راه‌یافتگان به درگاه خودش کرده است ما را هم نصیب بفرماید. ما فقط با امید زنده هستیم و تمام هستی و سرمایهٔ ما امید است و خداوند هم از ما همین را می‌خواهد. خداوند بنده‌ای می‌خواهد که به او امیدوار باشد و از بندهٔ نا امید خوشش نمی‌آید. همیشه خوب است که انسان با خدای خودش با امید برخورد کند و هیچ‌وقت جانب یأس را بر حال خودش غلبه ندهد. نگوید: «ما کی هستیم؟ ما چی هستیم؟ کِی نوبت به ما می‌رسد؟ ما کجای این مسئله راه داریم؟» خدا این‌طور خوشش نمی‌آید! بله، انسان نباید خودش را چیزی بداند و نباید عمل خود را به‌حساب آورد؛ ولی از آن‌طرف، مقام عزت و کبریائیّت و مولویّت پروردگار هم بالاتر از این است که خداوند نسبت به بنده‌اش این نظر را داشته باشد؛ کأنّ ما خدا را دستِ کم گرفته‌ایم و نمی‌توانیم آن رحمت خدا را نسبت به خودمان شامل بدانیم و خود را نسبت به آن حریم نزدیک کنیم! خدا از این حال

خوشش نمی‌آید. خدا می‌خواهد همیشه بنده نسبت به او با حالت شعف و امید رو بیاورد و همیشه با حالت التماس و التجاء و برآورده شدن حاجات برخورد کند!

[خداوند می‌فرماید:]

أنا عندَ حُسنِ ظَنّ عَبدِیَ المؤمنِ بی؛[1] **«هر مقدار که این بندهٔ مؤمن من نسبت به من حُسن ظن داشته باشد، من هم به‌همان مقدار با او هستم!»**

حالا که این‌طور است و از این‌طرف راه باز و سفره پهن است، دیگر چرا ما بخل کنیم و در اینجا کم بگذاریم؟! وقتی که از آن‌طرف هست، ما باید امید خود را زیاد کنیم!

شرح فقراتی از دعای قنوت نماز عید فطر

در دعای امروز می‌خواندیم: «**اللَهمّ إنّی أسألك خیرَ ما سَئلكَ به عبادُك الصّالحون!**» خدایا من این یک ماه را روزه گرفتم، ولی خودم را در شأن و موقعیّت اینکه در زمرهٔ صلحا دربیاورم نمی‌بینم و خودم را در این وضعیّت احساس نمی‌کنم؛ اما کرم

---

[1] بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٦٦، به نقل از الکافی.

تو اقتضا می‌کند که من این دعا را بکنم! خودت گفته‌ای که این کار را انجام بدهم و خودت گفته‌ای که الآن به این‌نحو تو را بخوانم، پس حالا خودت هم اجابت کن و خودت هم راه را باز کن و خودت هم موانع را کنار بزن و خودت هم آن إحیا را انجا بده!

اللَهمّ إنّ أسألك خيرَ ما سَئلكَ به عبادُك الصّالحون؛

«خدایا از تو سؤال می‌کنم بهترین چیزی را که نصیب بندگان صالح خودت کردی!»

نه چیزهای خوب، بلکه آن بالاترین را می‌خواهم! خدا دارد می‌گوید: من که بخل نمی‌کنم، تو چرا در دعا بخل می‌کنی؟!

آن بالاترین چیزی که خدا به بندگان صالح خودش عنایت کرده است چیست؟ آن لقاء پروردگار است: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾.[1]

رفقا، به کمتر از لقای خدا قناعت نکنیم! این حرف‌ها که «تو کجا، آنجا کجا؟! تو کِی می‌توانی به آنجا دسترسی پیدا کنی؟!» همه‌اش حرف‌های

---

[1] سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

شیطان است! به شیطان بگوییم: تو چون خودت دور شده‌ای، حالا به‌سراغ ما آمده‌ای و می‌خواهی ما را هم دور کنی! نه آقاجان، سر ما کلاه نمی‌رود! خدا به ما گفته است و اولیائش به ما خبر داده‌اند و مطالب به‌دست ما رسیده است و إن‌شاءاللَه در زیر سایهٔ اولیای خدا و ائمهٔ معصومین و امام زمان عجّل اللَه تعالیٰ فرجه الشریف می‌رسیم و خواهیم رسید و إن‌شاءاللَه حضرت دست همهٔ ما را خواهد گرفت!

و أعوذُ بكَ ممّا استَعاذَ مِنه عِبادُك المُخلِصونَ؛[1]

«خدایا، ما به تو پناه می‌بریم از هرچه که بندگان مخلصت از آن پناه بردند و نسبت به آن احتراز داشتند!»

این جنبه‌ای است که خدای متعال در امروز برای ما قرار داده است. از خدای متعال می‌خواهیم در امروز عیدی ما را شفاعت قائم آل‌محمد قرار بدهد و ما را در زمرهٔ شیعیان واقعی آن حضرت محسوب بگرداند!

اللَهمّ إنا نَرغبُ إليك فی دَولةٍ كريمةٍ تُعزّ بها

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

الإسلامَ و أهلَه و تُذلّ بها النّفاقَ و أهلَه و تَجعلُنا فيها مِن الدُّعاة إلىٰ طاعتِك و القادةِ إلىٰ سَبيلك و تَرزُقُنا بها كرامةَ الدّنيا و الآخرة.[1]

نثار ارواح شيعيان اميرالمؤمنين عليه السلام که از دار فانی به دار باقی مشرّف هستند سه صلوات بفرستید!

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۱. رساله نکاحیه، ص ٥٦:
«بار پروردگارا، ما با تضرّع و ابتهال نیازمندانه به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی و ما را در آن دوره از زمرهٔ دعوت کنندگان خلق به اطاعتت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداری‌ات قرار دهی و بدین سبب از مواهب نفیسه و کرامت‌های موهوبهٔ خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»